

مبانی عرفانی کرامت ذاتی انسان^۱

رضا فیض^۲

چکیده

علوم مختلف، هر یک با توجه به مبانی و اهداف خود، نگرشهای متفاوتی را در مورد انسان اتخاذ کرده اند از این میان، علم عرفان با انسان به عنوان موجودی که ذاتاً دارای کرامت است، برخورد می کند. مبانی این کرامت ذاتی را می توان در این اعتقاد جستجو کرد که در نگاه عارف مرگ و زندگی، دو صورت و حالت برای یک حقیقت متعالی یعنی جان و نفس آدمی است و این نفس به دلیل انتساب به روح الهی، ذاتاً محترم است، چرا که از این نظر همه انسانها با یکدیگر برابرند و امتیازی نسبت به هم ندارند و در واقع علمی که انسان مرده را نیز مستحق برخورد کریمانه می داند به طریق اولی برای انسان زنده از هر مذهب و عقیده و رنگ و نژادی که باشد، کرامت ذاتی قائل است. هرچند عارف شهیر ابن عربی در سایر آثار خود نیز به این موضوع پرداخته است مقاله حاضر با انتخاب متنی که در باب شرف نفس با یادآوری لزوم ادب زندگان در برابر مردگان نگاشته شده، سعی می کند تا از طریق ارائه شرح و تفسیر این متن مبانی این نگرش کرامت انگارانه به انسان را تبیین کند.

واژگان کلیدی: ابن عربی، عرفان، کرامت ذاتی

۱- ترجمه و تفسیر متنی از ابن عربی در باب شرف نفس و تساوی نفوس

۲- متخصص فلسفه و عرفان و پژوهشگر مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی

مقدمه

برای جستجو در مبانی نظری «اخلاق زیستی» و «حقوق بشر» بدون تردید، عرفان اسلامی به دو دلیل یک منبع اصیل بشمار می‌رود:

- از جنبه نظری، در عرفان با تعریف ویژه‌ای از انسان روبرو می‌شویم که با کلیه تعاریف معمول و مرسوم از انسان متفاوت است.
- از جنبه عملی نیز با یک سلسله آداب و احکامی آشنا می‌شویم که آشکارا تفسیر، تأویل و یا تلطیف شده‌اند. البته در عرفان هرگز فقه و قانون مورد تردید قرار نمی‌گیرد، ولی نگاه عارف آن را از چنان لطافتی برخوردار می‌سازد که گویا در برابر ابیات شعر و یا آیات معرفت قرار گرفته ایم^۱.

در این مقاله انسان موضوع عرفان، «حیوان ناطق» آنگونه که فلاسفه می‌گویند و یا «حیوان اجتماعی و اقتصادی»، آنگونه که متفکران معاصر می‌گویند نیست، بلکه موجودی با اوصاف الهی است که طبعاً کرامت و شرافت او نیز بر همین مبنا صورت می‌پذیرد و البته ادب و تکلیف هم در برابر او متناسب با رتبه و جایگاه او در آفرینش معین و مقرر می‌گردد.

شاید خوانندگان این مقاله از انتخاب متن ابن عربی که در باب شرف نفس با یادآوری لزوم ادب زندگان در برابر مردگان آغاز می‌شود، دچار شگفتی شوند؛ ولی دقیقاً این همان عرفان و عنایتی است که از اعتقاد به کلیت و جامعیت انسان نشأت می‌گیرد. چه در واقع برای عارف مرگ و زندگی دو صورت و یا دو حالت از یک حقیقت متعالی بشمار می‌روند که از آن به «جان آدمی» و یا

۱- به همین دلیل می‌توان ضرورت درسی مانند «عرفان و حقوق» و یا «فقه و حقوق» را یادآور شد تا احکام فقهی و قانونی عارفانه با تلطیف بیشتری مد نظر قرار گیرد.

«نفس ناطقه» تعبیر نموده اند. این جان نیز از شرف ذاتی و ابدی برخوردار است و با مرگ معدوم نمی گردد و به همین دلیل نیز حقوق و تکالیف و روابط انسانی هم کاملاً از میان نمی رود.^۱

ترجمه متن شرف نفس و تساوی نفوس

«... و پیامبر صلی الله علیه و سلم- زمانی که جنازه یک یهودی را دید (به احترام) قیام فرمود و چون به او گفتند که جنازه یک یهودی است، فرمود: «آیا با او فرشته نیست؟» و دیگر بار فرمود: «مرگ وحشت زا است» و باز فرمود: «آیا نفسی نیست؟»^۲ و برای هر قول وجهی است و مقبول ترین وجه برای کسی که خرد خود را به کار گیرد، عبارت «آیا نفسی نیست» می باشد. پس اگر قیام آن حضرت در این حدیث برای فرشته باشد، به نظر ما و به نظر آنان که فرشتگان را مطلقاً برتر از انسان می دانند، قیام مفضول برای فاضل است.

۱- یکی از اساتید حقوق در فرانسه با یادآوری این نکته که در عصر جدید، قانون مدنی دیگر «مذهب» و «ماوراء طبیعت» را در روابط حقوقی نمی شناسد، سخن پلانیول یکی از معاریف حقوق را در آغاز قرن بیستم در باب مردگان نقل و آن را «وحشتناک» توصیف می کند: «مردگان دیگر شخص نیستند، ایشان دیگر هیچ چیز نیستند». عبارت او این است:

Le code civil ignore la religion; ... planiol a cette pherase terrible: "les morts ne sont plus des personnes; ils ne sont plus rien. (voir: NORBERT ROULANTS, l'anthropologie juridique, Que-Sais-je? PUF 1995. P.4)"

۲- ظاهراً قیام برای جنازه به علامت احترام به صورت یک سنت مقبول در میان مسلمین صدر اسلام رایج بوده است. در صحیح بخاری از صحابی معروف جابر بن عبدالله انصاری این حدیث نقل شده است: «... قال مر بنا جنازه فقام لها النبی صلی الله و سلم و قمنا به، فقلنا یا رسول الله انها جنازه یهودی. قال اذا رأیتم الجنازه فقوموا». باز در حدیث دیگر می خوانیم که چون در قادیسیه از برابر دو صحابی پیامبر به نام های سهل بن حنیف و قیس بن سعد جنازه ای را عبور می دادند، هر دو صحابی ایستادند و چون به ایشان گفتند که جنازه یک ذمی است، ایشان باز سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را یادآور شدند: «فقالا ان النبی صلی الله علیه و سلم مرت به جنازه فقام فقیل له انها جنازه یهودی فقال الیست نفساً؟» (نک/ صحیح بخاری باب من قام لجنازه یهودی بیروت، المكتبة الثقالية ج ۲ صص ۱۸۲-۱۸۳)

این امر (یعنی فضل فرشتگان بر انسان) را رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مبشره ای به من فرمود^۱.

اما فرموده آن حضرت صلی الله علیه و سلم در این حدیث: «ألیست نفساً» در حق یک یهودی مقبول تر سخنی است که اهل الله آنان که اهل کشف نیستند ولی دیدگان باطنی ایشان به نور ایمان روشن شده است، در شرف نفس ناطقه به آن استناد می جویند، چه صاحب نفس ناطقه هرچند با ورود به آتش جهنم به شقاوت افتد، ولی مانند کسی است که در این دنیا به مشقت و آلام روحی و نه جسمی - چه این؟ بهره روح حیوانی است - مانند از دست دادن مالی و ویرانی خانه ای و فقدان عزیزی دچار آید و همه این آلام در شرف نفس او تأثیری ندارد، چه در جان آدمی به طریق تشریف از روحی که به خدا نسبت دارد، دمیده اند^۲. پس اصل

۱- ابن عربی در فتوحات (ج ۲ ص ۶۱) از ابن مبشره چنین یاد می کند: «فانی سألت عن ذلک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی الواقعه فقال لی: ان الملائکه افضل فقلت یا رسول الله فان سئلت ماالدلیل علی ذلک فما اقول؟ فقال انی افضل الناس و قد صح عندکم و ثبت و هو صحیص انی قلت عن الله تعالی انه قال من ذکرنی فی نفسه نفسی و من ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم و کم ذاکر الله تعالی ذکره فی ملاء و انا فیهم. فما سررت بشیء سروری بهذه المسئله...» اما در ادامه آن ابن عربی می افزاید: «و هذا کله بلسان التفضیل و اما جهه الحقائق فلا مفاضله و لا افضل...» باز در جای دیگر همین کتاب (ج ۲ ص ۲۶۸) ضمن تأیید افضلیت فرشته به دلیل اطاعت محض یادآور می شود: «لکن ما له فضل الجمع و الصوره لا تكون الا بالمجموع...»

بنابراین در نظر محی الدین هرچند فرشتگان از جهتی بر بشر برتری دارند، ولی مانند بشر حائز «مقام جمع» و «دارای صورت الهی» نیستند. به عبارت دیگر فرشتگان بر خلاف آدم حامل کلیه اسماء و صفات الهی نمی باشند. همچنین ابن عربی در مقایسه ای ظریف میان امر به فرشتگان برای سجده به آدم و امر به آدم برای سجده به کعبه یادآور می شود که سجده فرشتگان نه از جهت فضل آدم بر ملائکه که برای تأدیب ایشان در اعتراض به آفرینش آدم بوده است. «... و انما کان ذلک تأدیماً للملائکه فی اعتراضهم... ان الملائکه ما سجدت له لفضله علیهم و انما سجدت لامرالله.» همانگونه که سجده آدم نیز بر کعبه نه به دلیل فضل آن بر آدم که برای درمان و بهداشت و پیشگیری از درد ناشی از رتبه والای انسان، مقرر گردیده است: «انه ما سجد للکعبه لکون هذا البیت اشرف منه و انما کان دواء لعله هذه الرتبه فکان الله حفظ علی آدم صحتة قبل قیام العله...» (نک: فتوحات ج ۴ ص ۳۰۶)

۲- مأخوذ از آیه ۷۲ سوره مبارکه ص: «فاذا سویته و نفخت فیہ من روحی...»

آن شریف است و چون جان از جهان اشرف است، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در برابر جنازه قیام فرمود و (به آن حرمت نهاد) چه او (در هر حال) نفسی بود. بنابراین قیام آن حضرت برای عین و ذات او بود و این امر اعلامی است به تساوی نفوس در اصل آنها.

قشیری^۱ در «رساله» خود از قول یکی از صالحین آورده است: آن کس که گمان برد که نفس او از نفس فرعون برتر است، (چیزی) نفهمیده است.^۲ بنابراین وی چنین فردی را سرزنش نموده و ما را هشدار داده است که داشتن چنین گمانی شایسته نیست و این امر از بزرگترین مسائلی است که به شمول رحمت الهی بر هر نفس دلالت دارد و چون نفوس مردمان در دو جهان به سر می برند- و گریزی هم از آن ندارند- به دلیل سری که جز اهل الله از آن باخبر نیستند و از اسرار مخصوص به ایشان است، خداوند متعال بنا به مقتضای شرف نفوس با ایشان روبرو خواهد شد و همانگونه که «حد» (و تعریف) همه نفوس را جمع می نماید، «مقام» نیز همه را به خاطر ذاتشان، جمع خواهد نمود، ان شاء الله تعالی.^۳

۱- عبدالرحمان جامی وی را این گونه معرفی نموده است: «نام وی عبدالکریم بن هوازن القشیری صاحب رساله و تفسیر لطائف الاشارات است» و غیر آن. وی را در هر فنی لطایف بسیار است و تصانیف لطیف. مرید ابوعلی دقاق است و استاد ابو علی فارمدی. توفی فی شهر ربیع الآخر سنه خمس و ستین و اربعماه (۴۶۵) (نک نفحات النس، تصحیح مهدی توحیدی پور، انتشارات علمی، ۱۳۷۵، ص ۳۱۳).

ضمناً وی با عارف بزرگ و نامدار خراسان شیخ ابوسعید ابوالخیر همزمان بوده و در مجالس او نیز در نیشابور شرکت می کرده است (برای نمونه نک: اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، ۱۳۷۱، صص ۲۰۴ و ۲۲۶).

۲- در رساله القشیریه این سخن با اندک اختلافی از قول ابوصالح حمدون بن احمد بن عماره القصار، مروج طریقه ملامتیه در نیشابور، به این گونه نقل شده است: و قال: من ظن نفسه خیر من نفس فرعون، فقد اظهر الکبر (الرساله القشیریه، تحقیق عبدالحلیم محمود و الدكتور محمود بن الشریف. قم، انتشارات بیدار، ۱۳۷۴، ص ۷۰).

۳- فتوحات (دار صار- بیروت)، ج ۱، صص ۵۲۷ و ۵۲۸، عثمان یحیی (قاهره)، ج ۸، صص ۵۵، ۵۶ و ۵۷.

تفسیر متن شرف نفس و تساوی نفوس

متنی که ملاحظه شد از کتاب الفتوحات المکیه (باب ۶۹) و ضمن توضیح عرفانی تشییع جنازه و لزوم ادای احترام به آن نقل گردید.

در آغاز ابن عربی ضمن نقل حدیثی، یادآور می شود که پیامبر در برابر جنازه ای به علامت احترام ایستاد و چون به او خبر دادند که جنازه یک یهودی است، یک بار فرمود: «آیا با او فرشته نیست؟» بار دیگر فرمود: «مرگ وحشت زا است» و بار دیگر فرمود: «آیا نفسی نیست»^۱؟

اولین پرسشی که می تواند مطرح شود این است که چرا باید به جنازه مردگان حرمت نهاد؟ پیکر مرده ای که از هر گونه ادراک و احساس ظاهری محروم شده است، دیگر چه نیازی به احترام زندگان دارد؟

توضیح و بیان ابن عربی در واقع پاسخی به همین پرسش است. وی اساس احترام به جنازه را با توجه به فرموده پیامبر اکرم صلوات الله علیه، در سه امر خلاصه می کند:

- حضور فرشتگان با جنازه
- فزع و وحشت مرگ
- شرف نفس انسانی

۱- ابن عربی به مناسبت های دیگر باز به این حدیث استناد نموده است. مثلاً در باب جواز اخراج زکات فطره برای اهل کتاب آورده است: «...فان النبی علیه السلام قام الی جنازه یهودی و قال: «الیست نفساً؟» فهذا اعتبار اخراج الزکاه عن الیهودی و النصرانی...» (فتوحات ج ۱ ص ۵۶۹) و یا در بیان شرف ذاتی نفس باز به همین حدیث اشاره می کند: «لا تری الی النبی صلی الله علیه و سلم قد قام لجنازه یهودی فقیل له انها جنازه یهودی فقال صلی الله علیه و سلم «الیست نفساً؟» فما علل بغیر ذاتها فقام اجلاً لها، تعظیماً لشرفها و مکانتها...» (فتوحات ج ۳ ص ۲۶۳)

ولی وی ضمن پذیرش دو توجیه نخستین، بر شق سوم یعنی شرف نفس انسانی تأکید دارد. پیدا است که نگاه یک فرد با ایمان به مرده، نگاه به یک مردار نیست، بلکه معتقد است که متوفی گرچه دیگر از ویژگی حیات جسمانی برخوردار نیست، ولی اینک در نشأه دیگری وارد شده و روح او سیر تازه ای را آغاز نموده و هنوز هم علقه و علاقه خود را با قالب و محیط زندگی پیشین خود کاملاً قطع ننموده است.

در یک نظر ابتدایی و غیر دینی احترام به جنازه احترام به خاطره گذشته متوفی و اطرافیان او و یا به عبارت دیگر احترام به روابط اجتماعی است و البته این امر گرچه مورد انکار یک فرد مؤمن و به طریق اولی یک عارف نیست، ولی هدف و غایت مؤمن و عارف ورای این ظواهر قرار می گیرد. به همین دلیل هم عللی که پیامبر اکرم صلوات الله علیه برای قیام خود بیان فرموده است، همه از نوع دلایل معنوی به شمار می روند.

احترام به فرشتگان احترام به موجودات غیبی است. اشاره به فزع مرگ نیز احتمالاً ناظر به حادثه یا حوادث غیبی است که متوفی با آن روبرو است، هرچند ممکن است در این مورد رحمت و شفقت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله متوجه اطرافیان متوفی نیز شده باشد، چه در هر حال هول مرگ و درد فقدان فرد متوفی اطرافیان را نیز فرا می گیرد.

اما عنایت به شرف نفس که بیشتر مورد توجه ابن عربی قرار دارد و وی آن را شرح و بسط داده است، اساساً ناظر به وضع وجودی و حیات پیشین و پسین متوفی است و به کرامت ذاتی انسان چه در حال زندگی و چه در حال مرگ اشاره دارد. به نظر شیخ آنچه انسان را میان مخلوقات ممتاز نموده است روح و جان او

می باشد که وی از آن در اینجا به «النفس الناطقه» و در موارد دیگر به «الصورة الالهيه» تعبیر نموده است. این نفس ناطقه همان «روح» یا «نفخه الهی»^۱ است که بنا به تصریح قرآن، در قالب آدم دمیده شده است.

بنابراین «نفس ناطقه» نیز جنبه غیبی و الهی دارد و اکنون نیز جنازه یعنی قالب خود را همراهی می کند. به این دلیل ادای احترام عارف و مؤمن به متوفی در واقع ادای احترام به ارواح و اشباح غیبی است و ورای روابط ساده اجتماعی قرار می گیرد. در حقیقت جنازه بی جان متوفی در نظر ایشان نه تنها محل یک سلسله حوادث غیبی و نامرئی است، بلکه حامل فرشتگان و روح ملکوتی شخص متوفی نیز می باشد و بر این مبنا احترام به جنازه، احترام به این موجود یا موجودات غیبی است.

شرکت و حضور زندگان در این لحظه برزخی که در آن مردگان از این جهان منقطع و به ابدیت می پیوندند، برای ایشان نیز نوعی اشراف به غیب و اتصال به ابدیت است. بنابراین متوفی به شکل غریبی هم نقطه فصل میان مرگ و زندگی و هم نقطه وصل میان دو نشأه غیب و شهادت می باشد.

اما تفسیر ابن عربی بر واقعه قیام پیامبر در برابر جنازه یک یهودی، از محدوده احترام به جنازه بسیار فراتر می رود. وی در واقع به بهانه تفسیر این حدیث نه تنها بار دیگر از موت به حیات بر می گردد، بلکه انسان را در کلیت ذات و هستی خود و در ورای موت و حیات مورد توجه قرار می دهد. برای عارف بزرگی مانند ابن عربی قیام احترام آمیز پیامبر و پاسخ آن حضرت "ألیست نفساً؟" (مگر

۱- «نفخت فيه من روحي» (قرآن: ۱۵/۲۹)، «ثم انشأناه خلقاً آخر» (قرآن ۲۳/۱۴) که در مورد اول حق متعال نه تنها روح را به خود اضافه می فرماید بلکه عمل دمیدن را نیز به خود نسبت می دهد. در آیه دوم نیز انشاء «خلق دیگر» را باز به خود نسبت داده است.

نفسی نیست؟) در برابر این گفته که «جنازه یک یهودی است»، سخت پر معنی است و بیش از رعایت احترام به جنازه یک غیر مسلمان می باشد.

به همین دلیل وی با ترجیح جمله اخیر پیامبر بر دو جمله دیگر (یعنی حضور؟ فزع موت) مقبول ترین وجه را برای اهل الله در سبب قیام پیامبر، شرف نفس ناطقه انسانی می داند:

«واما قوله صلى الله عليه وسلم في هذا الحديث اليست نفساً في حق يهودي

فانه ارجى ما يتمسك به اهل الله.... في شرف النفس الناطقه^۱»

توضیح ابن عربی پس از ذکر این ترجیح، طبعاً بعد تازه ای بخود می گیرد و کرامت و شرافت را برای کلیه نفوس ثابت می داند و حتی دوزخیان را نیز از آن استثناء نمی کند. بدین ترتیب ابن عربی به نتیجه ای می رسد که می توان از آن به «شرف عام نفوس» تعبیر نمود.

شرف عام نفوس

ابن عربی وضع دوزخیان یا اشقیاء را مانند وضع افرادی می داند که در همین دنیا به رنج ها و گرفتاری های روحی و نه جسمی دچار می شوند. چه رنج هایی مانند «ویرانی خانه و کاشانه» و «از دست دادن عزیزان» گرچه مشقت بار و مصیبت زا است، ولی هرگز در شرف نفس انسانی تأثیری ندارد. به عبارت دیگر ارزش و اعتبار نفس به مشقات و آلام روحی او ارتباطی ندارد و در اثر وقوع این نوع رنج ها دچار نقص و کمبود نمی شود و یا باز به بیان دیگر، نفس انسانی در حالت استقلال کامل از این قبیل دردهای معنوی بسر می برد.

۱- فتوحات، تحقیق عثمان یحیی، ج ۸ ص ۵۶.

عین عبارت ابن عربی از این قرار است:

«و ان صاحبها، ان شقی بدخول النار فهو كمن يشقى هنا بامراض النفس من

هلاک ماله و خراب منزله و فقد ما یعز علیه ... و هذا كله غير مؤثر

فی شرفها فانها منفوخه من الروح المضات الى الله بطريق التشریف. فالاصل شریف»^۱....

این نظر غریب ابن عربی یعنی عمومیت شرافت نفس حتی برای اهل دوزخ، مبنی بر پذیرش ترکیب دو واقعیت مستقل در انسان است که وی مانند بسیاری از متفکران اسلامی یکی را «نفس ناطقه» و دیگری را «نفس حیوانی» می نامد. منظور وی از نفس ناطقه که در عرف فلاسفه مفهومی آشنا است، همان روح الهی مضاف به حق می باشد که در انسان دمیده اند و البته انسان با این وصف از شرف ذاتی برخوردار شده است. ابن عربی همین وصف را الصوره الالهیه می نامد و فلاسفه فقط آن را و نه نطق را فصل مقوم انسان می داند^۲ و منظور وی از «نفس حیوانی» همه اوصافی است که به تن و صورت انسان تعلق دارد و از این حیث با حیوانات دیگر در این صفات مشترک است. اکنون باید افزود که برای ابن عربی

۱- همان

۲- برای ابن عربی وصف نطق در کلیه موجودات ساری است و ویژه انسان و فصل مقوم او نیست. عین عبارت وی چنین است:

«... و انه (النطق الساری) لا يختص به الانسان كما جعلوه فصل المقوم له بانه حيوان ناطق و الكشف لا يقول بخصوص هذا الحد و انما حد الانسان بالصورة الالهیه خاصه...» (نک: فتوحات ج ۳ ص ۱۵۴). باز در کتاب فتوحات (ج ۴ ص ۳۹۸) با تأکید، از مقام انسان چنین یاد می کند:

«این انسان الحيوان من المخلوق علی صورة الرحمن». و نیز در همین کتاب (ج ۳ ص ۲۶۲) با این پرسش که آیا انسان به حیوان ملحق می شود و یا خود نوع خاصی را تشکیل می دهد، باز «نطق» را ویژه انسان نمی داند: «... و هل الانسان يلحق بالحيوان او هو نوع خاص و بماذا يختص عن الحيوان؟ و قد علمنا ان كل حيوان فهو ناطق....»

نفس ناطقه که همچون سوارکاری برای مرکب بدن می باشد، در ذات خود خوشبخت همیشگی است و شقاوت در آن راه ندارد:

«اعلم اسعدنا الله و اياك بسعاده الابد ان النفس الناطقه سعيده في الدنيا و الاخره ولا حظ لها في الشقاء لانها ليست من عالم الشقاء- الا ان الله اركبها هذا المركب البدني المعبر عنه بالنفس الحيوانيه فهي لها كالدابه و هي كالراكب عليها'....»

(ترجمه: بدان- خداوند تو را و ما را به سعادت ابد خوشبخت فرماید! - که نفس ناطقه در دنیا و آخرت سعید و خوشبخت است و از شقاوت بهره ندارد چه از عالم شقاوت نیست، اما خداوند آن را بر این مرکب بدن که از آن به نفس حیوانی تعبیر می کنند، سوار فرموده است و این بدن همانند ستور، و نفس ناطقه چون سوار بر آن می باشد).

همانگونه که ملاحظه شد، ابن عربی با مقایسه میان رنج های روحی متوفی در دوران حیات دنیوی و مشقات او در حیات اخروی، مقام نفس و جان را فراتر از سعادت و شقاوت قرار می دهد، چه به نظر وی در هر حال جان انسان به دلیل اصل و منشاء خود یعنی «نفخه الهی» دارای شرف ذاتی است. به عبارت دیگر جان انسان نه در دنیا با آلام روحی و نه در آن دنیا با ورود به دوزخ شرف خود را از دست نمی دهد. این مسئله ناگزیر ما را به مسئله کیفر و عقوبت متوجه می کند که ذیلاً به آن اشاره می کنیم.

شرف نفوس و عقوبت و کیفر

اگر نفس در مقام شامخ خود در استقلال کامل از آلام و عذاب های اخروی و به سر می برد، اینک این پرسش مطرح می شود که پس عقوبت در این دنیا و یا در برزخ و دوزخ متوجه کیست؟ بدون آنکه بخواهیم پاسخ آن را به تفصیل در آثار شیخ جستجو کنیم، تنها یادآور می شویم که ابن عربی در مقایسه میان رنج های روحی و عذاب اخروی که هیچ یک از این دو، در شرف انسانی تأثیری ندارند، «دردهای جسمانی» را استثناء نموده بود:

«فهو كمن يشقى هنا بامراض النفس...الما روحانياً، لا الما حسیاً، فان ذلك حظ الروح الحيوانی^۱».

این استثناء نه به این معناست که این قبیل دردها بر خلاف دردهای روحانی در شرف انسان، تأثیر دارد بلکه به این معناست که اساساً این نوع آلام و دردها «بهره نفس حیوانی» است و ارتباطی با نفس ناطقه ندارد. طبع و سرشت تن اقتضای پاره ای از رنج ها را دارد که از آن به دردهای طبیعی یا جسمانی یا حسی تعبیر می کنند. در واقع این دردها که گاه بصورت عقوبت هم بر بدن انسان وارد می شود، ویژه قالب انسانی و نفس حیوانی او است. طبع اوست که از ناملایمات رنج و از ملایمات لذت می برد.

لذت و الم یا خوشی و ناخوشی نفس حیوانی از پیکر و تن انسان نشأت می گیرد و بهره آن نیز متوجه نفس حیوانی است و روح و جان انسان را از آن بهره ای نیست.

۱- فتوحات، عثمان یحیی، ج ۸ ص ۵۶.

بنابراین عقوبت نیز در نظر ابن عربی همواره متوجه قالب و پیکر انسان و یا همین نفس حیوانی است و در آخرت نیز عقوبت جسمانی انسان متوجه جسمی متناسب با همان نشأه است که وی از آن به «مرکب روح» تعبیر می کند، چه روح یا نفس ناطقه همواره به قالب و صورتی نیازمند است که در این نشأه از آن به پیکر و تن و در آن نشأه به «صورت برزخی» یا «صورت اخروی» تعبیر می کنند. اما در این جهان، قالب و صورت برای روح انسان مانند مرکبی است که یا آرام و رام به فرمان روح به حرکت ادامه می دهد و یا چموش و نافرمان در خلاف جهت صلاح و صواب آن عمل می کند. در واقع ترکیب روح و تن همواره موضوع اوامر و نواهی قرار می گیرد و گرنه به تنهایی یکی به سبب شرف و دیگری نیز به سبب شدت فرومایگی موضوع تکلیف قرار نمی گیرند تا بر اتیان و ترک امری عقوبت شوند.^۲

اعتبار نفس ملکوتی و نفس حیوانی

ولی باید یادآور شد که بی اعتباری قالب و تن و یا نفس حیوانی انسان در مقام مقایسه با شرف نفس ناطقه و یا روح مطرح می شود و گرنه در نظر شیخ محی الدین ارزش نفس حیوانی یا حیات دنیوی نباید مورد غفلت قرار گیرد. حیات انسان در این نشأه ترکیبی از روح و جسم، صورت و معنا و غیب و شهادت است که وی از این مجموعه به «نشأه انسانی» یاد کرده و رعایت آن را لازم می داند. شیخ این نکته را در کتاب فصوص الحکم به صورت ذیل خلاصه نموده است:

۱- نک: فصوص الحکم عقیقی، فص یونسی، ص ۱۶۹.

۲- در باب فقدان تکلیف برای نفس حیوانی و نقش آن ابن عربی آورده است: فالنفس الحيوانية ما تقصد المخافة ولا تأتي المعصية انها كالحرمة والشریعة و انما تجرى بحسب طبعها لانها غير عالمة بالشرع... و ان النفس الحيوانية ما خوطبت بالتكليف فتتصف بطاعه او معصية... فاعلم ذلك و ان الله يعم برحمته الجميع... (نک: فتوحات ج ۳ ص ۲۶۳).

اعلم ان هذه النشأه الانسانيه بكمالها روحاً و جسماً و نفساً خلقها الله على صورته ... فالغرض ... مراعاة هذه النشأه الانسانيه.^۱

باید تأکید نمود که نظر ابن عربی مبنی بر رعایت روح و جسم و نفس مأخوذ از یک واقعیت کلی است که مطابق آن هر چیز در جای خود مورد عنایت حق متعال قرار دارد. ابن عربی در این عبارت کوتاه «کل موجود مرحوم»^۲ هر موجود را مشمول رحمت حق می داند، چه اعطای وجود به تنهایی نشان رحمت الهی بر موجود است و هر ممکنی که از عدم پا به اقلیم وجود می نهد، در هر درجه ای که از مراتب وجود قرار گیرد، مشمول رحمت رحمانیه حق متعال است و رحمت او همه اشیاء را فرا گرفته است. «و رحمتی وسعت کل شیء»^۳

هست رحمت آفتابی تافته جمله ی ذرات را دریافته (عطار)

بنابراین طبیعی است که با چنین نظری، نمی توان جسم و قالب و یا نفس حیوانی را از این رحمت عام محروم دانست، بلکه با این ترکیب و قرار دادن نفس ناطقه در برابر نفس حیوانی، منظور یادآوری رتبه هر یک از این دو پدیده و هشدار است که نفس ملکوتی انسان کلاً در اختیار نفس حیوانی قرار گیرد و تنها به لذات و شهوات طبع بپردازد و غایت و هدف این ترکیب بدیع را فراموش کند. درست مانند آنکه سوارکاری برای رسیدن به مقصد به جای مهار مرکب، خود را تماماً در اختیار ستور خویش قرار دهد و از حرکات و جنبش آن که طبعاً جز به خور و خواب و خشم و شهوت میل ندارد، غافل بماند.

۱- نک: فصوص الحکم، عقیقی، فص یونسی، ص ۱۶۷.

۲- فصوص، همان، ص ۱۷۸

۳- قرآن: ۷/۱۵۶

از آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که بیان ابن عربی مبنی بر شرافت نفس ناطقه انسان و ترجیح وی در جمله «الیست نفساً؟» برای توجیه قیام احترام آمیز پیامبر رحمت صلوات الله علیه در برابر جنازه یک غیر مسلمان از اهمیت ویژه ای برخوردار است، چه همانگونه که ملاحظه شد بنا به عقیده وی انسان با دارا بودن نفس ناطقه از کرامت ذاتی و ابدی برخوردار است و طریق و مذهب و یا شقاوت و سعادت او در این کرامت تأثیری ندارد. انسان حتی در شرایط استحقاق عقوبت به دلیل اصل خود باز کرامت خود را از دست نخواهد داد. بار دیگر به این سخن ابن عربی در توجیه قیام پیامبر اکرم در برابر جنازه یک یهودی توجه کنیم:

«الا تری ان النبی صلی الله علیه و سلم قد قام لجنازه یهودی فقال صلی الله علیه و سلم الیست نفساً؟ فما علل بغیر ذاتها فقام اجلالاً لها و تعظیماً لشرفها و مکانتها و کیف لایکون لها الشرف و هی منفوخه من روح الله فهی من العالم الاشراف الملکی الروحانی عالم الطهاره....»^۱

(ترجمه: آیا نمی بینی که پیامبر صلی الله علیه و سلم برای جنازه یک یهودی ایستاد و فرمود: آیا نفسی نیست؟ پس آن حضرت برای قیام خود سببی جز ذات و نفس متوفی بیان نفرمود. بنابراین آن حضرت برای اجلال و تعظیم شرف و مرتبت ایستاد و چرا جان آدمی شریف نباشد؛ در حالی که از روح الهی در او دمیده اند و به جهان پاک، جهان برین فرشتگان و روحانیان تعلق دارد.)

اما ابن عربی در پایان متنی که در آغاز نقل شد، به نکته ای اشاره می کند که گرچه به طور مختصر بیان شده، ولی به لحاظ سلوک عرفانی و اخلاق انسانی حائز

۱- فتوحات ج ۳ ص ۲۶۳

اهمیت است. وی پس از بیان سبب قیام رسول خدا صلوات الله علیه به خاطر شرف ذات متوفی می افزاید: «و این اعلامی است به تساوی کلیه نفوس انسانی».

«و لما كانت (النفوس الناطقه) من العالم الاشراف، قام لها رسول الله صلى الله عليه و سلم لكونها نفساً فقيمه و هذا اعلام بتساوی النفوس»^۱.

تساوی نفوس

اگر هر انسان از نفس ناطقه بهره دارد و این موجود شریف غیبی به روح حق اضافه شده است، پس می توان نتیجه گرفت که همه انسان ها از این شرف برخوردارند. به عبارت دیگر هرچند درجه تحقق نفوس به صفات الهی متفاوت است و هر انسانی در این زندگی به گونه ای مختلف، وجود و هستی خود را آینه حق و محل و مجلای ظهور و بروز صفات روح و نفس ناطقه خود قرار می دهد، ولی همه در اصل و منشأ، بهره ای از روح الهی دارند. بنابراین تساوی نه در درجه نفوس بلکه در رابطه ایشان با باری النفوس است. همه در این شرف که از روح او بهره ای دارند مشترکند و از این حیث به او منسوبند. هر سبزه و گیاه به باغ و باغبان انتساب دارد، ولی همه در رنگ و بو یکسان نیستند.

هرچند که نیست رنگ و بویم آخر نه گیاه باغ اویم! (سعدی)

نظر ابن عربی در باب «تساوی نفوس» با همه کوتاهی از وضوح و قطعیت برخوردار است و جایی برای تردید و تفسیر باقی نمی گذارد، ولی آنچه که پس از این فقره از رساله قشیری نقل می کند را باید نوعی ادب و دستور عملی برای سالک راه عرفان به شمار آورد. وی از قول یکی از صلحا می گوید: «آن کس که بر برتری نفس خود بر نفس فرعون گمان برد، چیزی از عرفان نفهمیده

بنی
عرفانی
گرامت
ذاتی
انسان

۱- فتوحات عثمان یحیی‌ریال ج ۸ ص ۵۷

است»^۱. شاید این کلام شرحی لازم داشته باشد: می دانیم که فرعون رمز کبرiایی و برتری جویی در میان بندگان خدا است. وی همچنین نماد کبر و غرور و نمونه اعلای خروج از اوصاف عبودیت و اتصاف به صفات ربوبیت می باشد. امری که از جهل مطلق انسان بر طبیعت خود حکایت می کند. اکنون اگر کسی نفس خود را از فرعون برتر بداند او نیز به همان وصف فرعونی گرفتار آمده و بگونه ای مضاعف، هم از طبیعت خود و هم از واقعیت فرعون و رمز وجود او بی خبر مانده است.

عکس این امر یعنی اقرار به برابری نفوس در وصف عبودیت و تواضع و احترام نسبت به زندگان و مردگان به خاطر جان و ساحت معنوی ایشان نیز دلیلی بر معرفت نفس و نشانی از عرفان الهی است.

به نظر می رسد که بدون این معرفت و عرفان، هرگونه ادب و آداب برای جنازه و یا نماز و نیاز برای متوفی تماماً معنای خود را از دست می دهد و حتی احترام به زندگان نیز گاه با تکلف و در محدوده روابط اجتماعی باقی می ماند. اما توصیف و تعریف انسان به عنوان صاحب «صوره الهی» از هر انسان موجودی می سازد که در هر شرایط و تنها با وصف انسانی باید او را مانند یک "بنیان الهی"^۲ بشمار آورد که شرافت در ذات و هستی اوست و کلیت و عمومیت این حکم نیز مطابق نظر ابن عربی خدشه بردار نیست.

۱- و یا مطابق متن رساله قشیری کبر و غرور خود را آشکار نموده است. (نک: الرساله القشیریة مذکور ص ۷۰)

۲- تعبیر بنیان رب را درباره انسان، شارحین فصوص از جمله مؤید الدین جندی (شرح فصوص الحکم با کوشش سید جلال الدین آشیانی و با همکاری دکتر غلامحسین دینانی دانشگاه مشهد ۱۳۶۱ ص ۱۶۰) به کار برده اند.

نتیجه

چنان که ملاحظه شد، این نظر عارفانه از طرفی به اعتقاد بر شرافت ذاتی انسان و از طرفی به تساوی نفوس منجر می شود. تصور نمی شود بتوان این مبنا را در سایر نظام هایی که امروزه از آن به نام "حقوق بشر" تعبیر می کنند، جستجو نمود. اعلام این که همه انسان ها دارای کرامت هستند^۱ و این کرامت ذاتی آنان است، بیشتر به بیان یک قضیه اثبات نشده می ماند؛ مگر آن که به بدهت آن حکم کنیم و البته دشوار می توان این کرامت را به ویژه برای مجرمین و جانیان امری بدیهی دانست. در حالیکه ملاحظه نمودیم که نظر ابن عربی بر شرافت ذاتی انسان و تساوی نفوس انسانی نتیجه منطقی اعتقاد او به اصل و منشأ الهی نفس ناطقه انسانی و جرم و جنایت هرچند به دلیل ضرورت عدالت در وجود، موجب عقوبت و یا عفو باشد، ولی تأثیری در این شرف ذاتی ندارد. در پایان مقال، شیخ محی الدین با آهنگ یقین یک عارف، پس از بیان تساوی نفوس سخن خود را با اشاره به شمول رحمت و امید به عنایت الهی به پایان می برد که ما نیز عیناً آن را برای حسن ختام نقل می کنیم.

«و هذا مسئله من اعظم المسائل يؤذن بشمول الرحمة و عمومها لكل نفس و ان عمرت النفوس الدارين - و لابد من عماره الدارين - فان الله سيقابل النفوس بما يقتضيه شرفها، بسر لا يعلمه الا اهل الله فانه من الاسرار المخصوصه بهم، فكمه ان الحد يجمعهم كذلك المقام يجمعهم لذاتهم، ان شاء الله تعالى»^۲.

والحمد لله وحده و سلام على عباده الذين اصطفى

۱- Dignite در مقدمه اعلامیه حقوق بشر

۲- فتوحات، عثمان یحیی، ج ۸ ص ۵۷

Mystical basic of human dignity

Reza Feiz

Abstract

Various sciences, with regard to their basics and purpose, have taken different approach about human being. The mysticism deals with human as an existence that has intrinsically dignity. The base of this inherent dignity. Mith be found in the believe that a mystic regard death and life as this form of an almighty truth that is human soul and that soul because of attribution to the divide soul, have inherent dignity. So all of them are equal in this respect. In fact, when the dead people have dignity, the live people, regardless of their religion, faith, color and race, have inherent dignity. Although Ebn Arabic discussed this matter in his other works, in text about soul dignity with remixed the live respect to death people, and tries to represent an explanation about this approach.

Key word: Ebn Arabic, Mysticism, Inherent dignity